

«شاهنامه» ای ترین شعر غنایی

سجاد آیدنلو*

استفاده از حماسه ملی ایران در آثار نظم و نثر رایج شده است.^۱ اما در ساحت دیگر این نوع ادبی، یعنی شعر عاشقانه زمینی (مجازی)، هنوز جای پژوهشی تاریخی، دقیق و جامع کم و کیف اثرپذیری از عناصر و اشارات شاهنامه ای خالی است و تنها می توان شواهدی پراکنده از شاعران گوناگون را برای نشان دادن کلیت این ارتباط و تأثیر ذکر کرد. برای نمونه:

*دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان و بورسیه دانشگاه پیام نور ارومیه.

۱. برای کسب اطلاع بیشتر درخصوص این موضوع نک: امیر معزی، محمد علی، «نکاتی چند درباره تعبیر عرفانی شاهنامه»، *تن پهلوان و روان خردمند*، به کوشش شاهرخ مسکوب، طرح نو، تهران ۱۳۷۴: ۹۴-۱۰۲؛ پورجوادی، نصرالله، «روحانیت کیخسرو در شاهنامه و در سنت اشراقی»، *اشراق و عرفان (مقاله ها و نقدها)*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۰: ۶۳-۸۲؛ پور نامداریان، تقی، *رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۵: ۱۸۵-۲۰۸؛ جهان بخش، جویا، «تفسیر و تأویل عرفانی شاهنامه»، *خرد جاودان (جشن نامه استاد سید جلال الدین آشتیانی)*، به کوشش علی اصغر محمد خانی - حسن سید عرب، نشر و پژوهش فرزاد روز، تهران ۱۳۷۷: ۱۵۱-۱۶۴؛ کربن، هانری، *بن مایه های آیین زرتشت در اندیشه سهروردی*، ترجمه محمود بهفروزی، انتشارات جامی، تهران ۱۳۸۴.

گویی کمند رستم گشت آن کمند زلف

کز بوستان گرفته گل سرخ را اسیر

(دقیقی، ۱۳۶۸: ۱۱۷)

در شکنج سر زلف تو دریغا دل من

که گرفتار دو مار است بدین ضحاک

(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۷۷)

چکیده: یکی از قلمروهای مهم نفوذ و تأثیر شاهنامه در فرهنگ و ادب ایران، «ادب غنایی»، به ویژه شاخه عاشقانه (زمینی) آن است. در این حوزه - در حدود جستجوهای نگارنده - مسمط نه بندی ویژه مراسم «سخنوری»، که ظاهراً سروده میرزا عبدالله شکوهی است، به دلیل کثرت و تنوع اشارات حماسی - اساطیری، اصطلاحاً «شاهنامه» ای ترین شعر غنایی ادب فارسی در موضوع مخاطبه و توصیف معشوق است.

تلمیحات شاهنامه ای این شعر برگرفته از سه منبع شاهنامه، منظومه های پهلوانی پیرو شاهنامه و گزارشهای نقلی و مردمی از داستانهای شاهنامه است و در تصویرهای برساخته شکوهی نوآرپهایی نیز دیده می شود.

سیمای معشوق جنگجو و ستهنده شاعر در این شعر یادآور بانوگشسپ، دختر پهلوان و زیباروی رستم است و شکوهی، بسان مدیحه سرایان، گاهی او را از یلان و شهریاران شاهنامه برتر دانسته است.

کلیدواژه: تاریخ ادبیات ایران، شاهنامه، شعر غنایی، معشوق، میرزا عبدالله شکوهی.

شاهنامه در انواع ادبی فارسی تأثیرات و بازتابهای گوناگونی دارد. در شاخه عرفانی شعر غنایی، طبق اسناد و منابع موجود، ظاهراً سنایی نخستین کسی است که شخصیتها و داستانهای شاهنامه ای را برای بیان مقاصد حکمی و عرفانی به کار گرفته و پس از وی این نوع

گیسو کمند رستم و ابرو حسام سام
مژگان خدنگ آرش و قد رمح قارنا

(قآنی، ۱۳۳۶: ۴۳)

زره رستم است زلفش و، دل
همچو خود سفندیار بود

(همو، ۱۸۸)

ای هر دو لبست سرختر از پهلوی سهراب
آن دم که برو خنجر زد رستم دستان

(همو، ۸۵۷)

غیر از این موارد، نمونه‌های فراوان دیگری در سخن این شاعران و سرایندگان دیگر وجود دارد که در آنها از تلمیحات شاهنامه ای برای تصویر و توصیف معشوق انسانی استفاده شده است و در بیشتر آنها تعداد ابیات متوالی مربوط به این گونه تصویرسازی و بسامد اشارات شاهنامه ای بسیار اندک یا، دست بالا، متوسط است؛ از این روی، تا جایی که نگارنده بررسی کرده، مسمطی را که ویژه آیین سخنوری بوده است، احتمالاً، باید شاهنامه ای‌ترین شعر غنایی ادب فارسی در موضوع مخاطبه و توصیف معشوق زمینی دانست.

«سخنوری» مراسم خاصی بوده که از دوره صفوی تا حدود سال ۱۳۰۰ هجری از شب نخست ماه رمضان تا پایان این ماه در قهوه‌خانه‌ها برپا می‌شد و در آن، دو نفر سخنور- یا به اصطلاح خودشان خواننده- برای غلبه بر دیگری اشعاری می‌خواندند و پرسش و پاسخهای متداول را براساس آداب و ترتیب این مراسم به شعر برگزار می‌کردند (دراین باب، نک: محجوب، ۱۳۳۷: ۵۳۵-۵۳۰، ۶۳۷-۶۳۱، ۷۸۶-۷۷۹؛ افشاری، ۱۳۷۷: ۱۵۲-۱۴۲).

به سبب اهمیت و رواج این آیین رضانی، شاعرانی بودند که صرفاً اشعاری- بیشتر در قالب مسمط- برای اجرا در این مراسم می‌سرودند و مسمط مورد بحث در این مقاله نیز از آنهاست. این مسمط را نخستین بار شادروان دکتر محجوب در مقاله‌ی مربوط به «سخنوری» در دوره نهم مجله سخن (شماره ۷، ص ۶۳۴) به عنوان یکی از بهترین نمونه شعرهای آغاز سخن در این مراسم معرفی

کرده و متن کامل آن را آورده است:^۲

بت هوشنگ چنگ و سخت قلب و سست پیمانم
گهسی گویی که گورنگم گهی گویی که بلیانم
چو با چهر منوچهری فرس راندی به میدانم
گرفت افراسیاب ترک چشمت کشور جانم

چو بیژن در درون چاه، غم دارد به زندانم

حسام طورک از ابروت بر رسته است پنداری
به پیشت اثرط و شم بنده پست است پنداری
کمان ابرو خدنگت برسر شست است پنداری
به مستی چشم مستت تور بدمست است پنداری

که هشیاری نداند می زند هر دم به پیکانم

ز میدان تهمتن گو زند زلف چو چوگانم
نیارد توس زرین کفش تاب روز میدانم
گریزد صد چو قارن روز کین در گاه جولانم
خدنگ رستمی خورد اشکبوس دل ز مژگانم

چو اسفندارخون دل روان باشد ز چشمانم

چو سهراب از پی کشتی نهادم روی در میدان
که تا گیرم گریبان وصال تانی دستان
ز بس بنمود فتانی رقیب شوم چون پیران
تهیگاه مرا بشکافتی با خنجر مژگان

به خون ریزی تو دستانی و من هم پور دستانم

۲. محجوب، به دلیل موضوع گفتار خویش، غیر از توضیحی کوتاه در باب زمان و جای استفاده از این مسمط در طی مراسم سخنوری و ذکر متن کامل آن، به بحث دیگری، به ویژه، از منظر موضوع این مقاله، نپرداخته است.

ز دل سختی ندیدم چون تو شوخ سست پیمانی

به خون ریزی و چالاکی چو ترکان سمنگانی

جهان گیری، جهان بخشی، جهان داری، جهان بانی

نژاد از سام داری یا که فرزند نریمانی

که می گیری و می بندی به تار زلف پیچانم

علی اصغر شعبی و مقدمه حسین عمادزاده چاپ شده شده است یا خیر؟ (نک: غفوری ساداتیه، ۱۳۸۱: ۵۷۹/۲)؛ اما، به قرینه شغل وی، احتمال می دهد که از شعرای معاصر و مربوط به سالهای ۱۳۰۰ هجری بوده است.

حرفه شکوهی و، از سوی دیگر، تلمیحات خیره کننده شاهنامه ای در سخن او و ظرافت برخی تصویرها و مصراعهای آن یادآور شعرای پیشه ور عصر صفوی - در تاریخ شعر فارسی - است که از بعضی از آنها مضمونها و ابیات لطیفی به یادگار مانده و نشان دهنده نفوذ و تأثیر شعر در طبقات میانی و پایین جامعه ایران است (برای این موضوع، نک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۲: ۵۰-۵۲).

تلمیحات شاهنامه ای این مسمط سه نوع است: ۱. اشارات مربوط به متن شاهنامه؛ ۲. تلمیحات مرتبط با ادب حماسی (منظومه های پیرو شاهنامه)؛ ۳. توجهات مبتنی بر روایات نقلی و مردمی از داستانهای شاهنامه، نامها و داستانهایی مانند هوشنگ، منوچهر، افراسیاب، گرفتاری بیژن در چاه، تهمتن، توس زرین کفش، قارن، نبرد رستم و اشکبوس، چشم اسفندیار، کشته شدن سهراب به دست رستم دستان، سام، نریمان، زال، هفتخان رستم، توران، گرفتن رستم خاقان راه، فرامرز، جاماسپ، لهراسپ، گشتاسپ، خون سیاوش، گیو، گودرز و کشته شدن ایرج به دست سلم و تور از دسته نخست است.

گورنگ (فرمانروای زابل)، تور (پسر جمشید از دختر گورنگ)، طورک/گ (نوه تور)، شم (پسر طورک) و اثرط

۳. محجوب در باب شاعران ویژه مراسم سخنوری نوشته است: «با کمال تأسف در هیچ تذکره ای نام و نشانی از آنان نیست و تنها نام آنان را بی ذکر هیچ گونه ترجمه حالی در صدر شعرهایی که سروده اند در مطاوی بیاضهای سخنوری می توان یافت (۱۳۳۷: ۷۸۳).

(پسرشم و پدرگشتاسپ) نام نیاکان گشتاسپ در گشتاسپ نامه اسدی طوسی است (نک: اسدی طوسی ۱۳۱۷: ۲۱-۴۹).

در بند هفتم، مصراع «به مغناطیس عشقت او فتاده دل چو گشتاسپ» ظاهراً ناظر است بر داستان کوه آهن ربا و گذشتن گشتاسپ به تدبیر یکی از فرزندان ایران از آن در گشتاسپ نامه (۲۷۵، ۲۷۶)؛ و جهانگیر در آغاز مصراع سوم

چو پور زال اندر هفت خان در لشکر توران
ز زلف چون کمند خویش بندی گردن خاقان
کشانی پیل خاقان را به گرد خویش در میدان
نمی دانم فرامرزیلی یا رستم دستان
که جعد پیچ پیچت می کشد مانند خاقانم

به مکتب خانه عشقت سبق خوان است جاماسب
نیارد تاب تیغ ابروی تو لهراسب
گریزد از دم تیر نگاهت صد چو گشتاسب
به مغناطیس عشقت او فتاده دل چو گشتاسب
یقین دارم خلاصی از کمند عشق تو انم

جوانا، پند پیران را نما آویزه گوشت
چرا پیمان دوشین تو گردیده فراموش
حیات جاودان بخشد لب چون چشمه نوشت
هلاکم کرد لعل سرخ چون خون سیاوش
که از سودای عشقت شهره در ایران و تورانم

بسان گیو بن گودرز بهر قتل عشاقان
مکش تیغ جفا، جولان میاور رخس در میدان
سپاه ناز بس باشد برای عاشق حیران
شکوهی ایرج و تو سلم و توری ای شه خوبان

مکش در خانه ات ای سنگ دل من بر تو مهمانم

چنان که از بند پایانی مسمط برمی آید نام یا تخلص سراینده «شکوهی» بوده و به احتمال، او همان میرزا عبدالله شکوهی، نقاش ساختمان، است که به نوشته محجوب (ص ۷۸۴) مغازه وی در چهارراه سیدعلی (تهران) قرار داشته و از نامدارترین شاعران سروده های سخنوری شمرده می شده است.

نگارنده بیش از این آگاهی دیگری ندارد^۳ و نمی داند که آیا وی همان میرزا عبدالله شکوهی تهرانی (۱۲۳۹-۱۳۰۹) است که دیوانش در ذیحجه (۱۴۰۰ قمری)، به اهتمام حاج

نگارنده تا آنجا که در روایات نقلی و عامیانه از شاهنامه جستجو کرده، این دو ترکیب را به صورت اسم خاص ندیده است؛ اما، با توجه به حضور پهلوانان نوظهور گرشاسپی در سنت شفاهی و مردمی،^۶ این احتمال را نمی‌توان نادیده انگاشت که شکوهی چنین نامهایی را از روایان و نقلان عصر خویش شنیده باشد؛ خصوصاً که او، به استناد نمونه‌هایی که ذکر شد، آشنایی خود را با این گونه داستانها نشان داده است.

شکوهی با بهره‌گیری از جزئیات داستان رستم و سهراب، در بند چهارم مضمونی پرداخته که در مصراع آخر آن دچار «اشتباه در تلمیح»^۷ شده است؛ بدین صورت که برای رستم عنوان «دستان» را به کار برده و سهراب را «پوردستان» نامیده است: «به خون ریزی تو دستانی و من هم پوردستانم» در حالی که دستان در شاهنامه لقب زال است و طبعاً پوردستان هم رستم خواهد بود. با اشرافی که او در این مسمط بر شاهنامه و ادب حماسی ایران (در هر دو حوزه رسمی و عامیانه) از خود بروز داده است شاید این مسامحه در تعبیر به ضرورت وزن و قافیه بوده باشد.^۸

۴. نک: جهانگیرنامه، سروده قاسم مادح، به کوشش دکتر سید ضیال‌الدین سجادی، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل، تهران ۱۳۸۰.
۵. در منابع مهم اسلامی در میان فرزندان تهمورث چنین نامی دیده نمی‌شود و برهان قاطع (ج ۱/ ۳۰۲)، «بلیان» را نام دیگر خضر پیامبر دانسته است. همین توضیح بدون هیچ شاهدی در لغت‌نامه دهخدا نیز تکرار شده است.
۶. در باب یلان نوحاسته رستم نژاد در روایات عامیانه ایرانی می‌توان به داراب‌نامه مولانا محمد بی غمی و اسکندرنامه هفت جلدی نقلان مراجعه کرد و با نامهای جدیدی چون: پیل زور، فرخ زاد، بهزاد، هروم، گیسیا بانو از فرزندان و فرزندزادگان رستم روبه‌رو شد.
۷. «اشتباه در تلمیح» نک: شمیسا، سیروس: فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۸: ۳۱-۲۷ پیشگفتار.
۸. مشابه این لغزش در غازان‌نامه منظوم هم آمده که لقب «دستان» را به سام، پدر زال، نسبت داده است (نک: نوری آژدری، ۱۳۸۱: ۱۳۶/ ۲۹۶۰).

مصراع پنجم بند سوم نیز صورت «اسفندار» برای «اسفندیار» وجهی است که در میان تحولات گوناگون این نام دیده می‌شود (نک: ظاهری عبدوند، ۱۳۷۶: ۹).

تلمیحات شاهنامه‌ای در این مسمط یا برای مضمون سازی به کار رفته و در مرکز مضامین هر بند قرار دارد، مانند «ز

بند پنجم، نام یکی از فرزندان پهلوان رستم است که منظومه‌ای ویژه و به نام او نیز سروده شده است.^۹

از تلمیحات نوع سوم، «بلیان» مذکور در بند نخست، در یکی از داستانهای مردمی شاهنامه (نک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۸/ ۳) و نیز طومارهای نقلی (نک: سعیدی و هاشمی ۱۳۸۱: ۲۵/ ۱) نام پسر برومند تهمورث دیو بند است.^{۱۰} و چون این نام در مسمط شکوهی در کنار «هوشنگ» و «گورنگ» آمده، به احتمال بسیار، منظور همان شخصیت است؛ زیرا وی در ذکر نامها و اشارات شاهنامه‌ای در هر بند از مسمط خویش عموماً نوعی مناسبت و تقارن زمانی را نیز بین آنها - از نظر ترتیب حضور اشخاص و وقوع رویدادها در روند تاریخ ملی ایران - رعایت کرده است (مثلاً: تور، طورک، شم و اثرط در بند دوم).

در گزارش فردوسی از داستان رستم و سهراب، «پیران» هیچ نقشی ندارد و لذا اشاره به فتنه‌انگیزی وی در رویارویی پدر و پسر (بند چهارم) شاید برگرفته از طومارهای نقلی باشد که در آنجا سهراب به چاره‌گری پیران به نبرد ایرانیان و رستم می‌رود و سرانجام نیز به دست پدر کشته می‌شود (نک: زریری، ۱۳۶۹: ۳۵۵-۳۳۳، سعیدی و هاشمی ۱۳۸۱: ۴۶۶/ ۱، ۴۶۷، ۴۹۳). دور نیست که «ترکان سمنگانی» در مصراع دوم بند پنجم، نیز از چنین روایاتی استفاده شده باشد زیرا، برای نمونه، در گزارش نقلی مرحوم مرشد عباس زریری از داستان رستم و سهراب، بر خلاف اشاره بسیار کوتاه و گذرای شاهنامه، «سمنگانیان» نقش و حضور نمایانتری دارند و به همراه سهراب به ایران می‌تازند.

جهان بخش (بند ۵، مصراع ۳) نام پسر فرامرز در طومار جامع نقلان و روایات مردمی است (نک: افشاری و مدائنی ۱۳۷۷؛ انجوی شیرازی، ۱۳۶۹) و به قرینه این نام و پیش از آن، «جهانگیر» چنین به نظر می‌رسد که «جهان دار» و «جهان بان» نیز در همان مصراع از دیگر پهلوانان رستم نژادی هستند که پس از شاهنامه بر شمار یلان سیستان افزوده شده‌اند، به ویژه که در مصراع چهارم شاعر از نژاد سام و فرزند نریمان هم یاد کرده است.

موسیقایی (واج آرایی و جناس مبتنی بر نامهای شاهنامه ای) در شعر گذشتگان هم سابقه دارد؛ چنان که مثلاً در این ابیات می بینیم:

ایا به جام جم و سهم سام و زهره زال
ایا به چهر منوچهر و فر فریدون

(قطران، ۱۳۶۲: ۲۸۰)

ایا به فر فریدون و سان و سیرت سام
ایا به چهر منوچهر و قوت قاران

(امیرمعزی، ۱۳۶۲: ۶۰۴)

در تصویرهای شاهنامه ای شکوهی از اندامهای معشوق، تشبیهات اضافی ای چون «افراسیاب ترک چشمانت» و «اشکبوس دل» که در آنها شخصیت حماسی - اساطیری در مقام مشبه به قرار گرفته، نوعی نوآوری بلاغی در حوزه تشبیهات بلیغ شعر غنایی است که همانند آن در ترکیبات سیاوش عقل معاد، فرنگیس شهوت، افراسیاب نفس، گرسیوز حسد در قطعه ای منسوب به مولوی در *آتشکده آذر* نیز دیده می شود (نک: آذریگدلی، ۱۳۳۷: ۳۱۷) که طی آن تأویلی عرفانی از داستان سیاوش ارائه شده است^۹، قائلانی هم تشبیهاتی از این نوع را برای وصف فرا رسیدن بهار به کار گرفته که ابیات آن در پایان این مقاله آمده است.

سیمایی که شکوهی در این مسمط از بت زیباروی

۹. برای بحثی نسبتاً جامع و سودمند در این باب، نک: حجتی، حمیده، «اندام عاشق و معشوق در ادب فارسی»، *فرهنگنامه ادبی فارسی (دانشنامه ادب فارسی، ج ۲)*، به سرپرستی حسن انوشه، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۶: ۱۶۲-۱۳۴.

۱۰. در کلیات شمس به تصحیح مرحوم استاد فروزانفر چنین قطعه ای نیامده است. پیش تر از این قطعه عطار هم در *الهی نامه* ترکیباتی مانند «افراسیاب نفس» و «کیخسرو روح» را به کار برده است (نک: عطار، ۱۳۵۱: ۷۶).

خویش ترسیم کرده، معشوقی است ستیهنده و خون ریز که با سپاه ناز و تیغ جفا کمر به قتل عشاق بسته، با کمان ابرو دل عاشق را نشانه خدنگ مژگان کرده و به کمند زلفش او را گرفتار کرده است.

میدان تهمتن گو زند زلف چو چوگان / نیارد توس زرین کفش تاب روز میدانت»؛ یا اینکه کاربرد تصویری دارد و شاعر محور تصاویر خویش را بر این اساس نهاده است. «خدنگ رستمی خورد اشکبوس دل ز مژگانت». شکوهی، بسان شاعران پیش از خود مانند قائلانی، با استفاده از اشارات شاهنامه ای، تصویرهایی (مشبه و مشبه به) تازه برای اجزا و اعضای معشوق ساخته است که آنها را می توان بر فرهنگ تشبیهات و استعارات شعر فارسی برای وصف اندامهای معشوق - که نمونه ای از آنها در *انیس العشاق* شرف الدین رامی گردآوری شده است - اضافه کرد:^۹ دست ← چنگ هوشنگ؛ چهره ← چهر منوچهر؛ چشم ← افراسیاب؛ ابرو ← حسام طورک؛ چشم مست ← تور؛ مژگان ← خدنگ رستم؛ لعل (لب) ← خون سیاوش.

در میان این تشبیهات هر چند درباره دو ترکیب «هوشنگ چنگ» و «چهر منوچهری» می توان وجه شبه هایی از شاهنامه یافت و گفت که شاعر در تشبیه دست معشوق خویش به «چنگ هوشنگ» فر و زور کیانی این شهریار پیشدادی را در داستان الحاقی «کشف آتش» در نظر داشته و متوجه بیتهایی از این نوع بوده است:

نگه کرد هوشنگ با هوش (با فر) و سنگ
گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ
به زور کیانی رهانید دست
جهان سوز مار از جهان جوی رست

(فردوسی، ۱۳۶۸: ۹/۳۰ و ۱۰ حاشیه)

و «چهر منوچهر» را نیز بر پایه این بیت:

می روشن آمد ز پرمایه جام
مناچهره دارد منوچهر نام

(همان، ۱۲۶ / ۵۹۰)

و وجه تسمیه و معنای عامیانه این نام یعنی «بهشت روی» (نک: تبریزی، ۱۳۶۱: ۴ / ۲۰۴۷) ساخته است اما به احتمال بسیار، خوش آوایی ترکیب و، به اصطلاح، «جادوی مجاورت» (نک: شفیع کدکنی، ۱۳۷۷: ۳۶-۱۶) سبب هم نشینی «هوشنگ» در کنار «چنگ» و «منوچهر» با «چهر» شده است و اینگونه، کاربرد

الگوی ذهنی شاعر در توصیف و ترسیم معشوق جفاکار وی بوده است.

در قصاید مدحی ادب فارسی رسم متداولی است که شعرا ممدوح سیاسی یا مذهبی خویش را بر شخصیت‌های شاهنامه ای ترجیح می دهند و این سنت ستایشی در بسیاری از قصایدی که در وصف پادشاهی خودکامه - و به ویژه غیر ایرانی (مانند غزنویان و سلاجقه) - است، به خوارداشت کسان شاهنامه و اصطلاحاً «ترک ادب ملی و قومی» نیز انجامیده است (دراین باب، نک: مولایی، ۱۳۷۹: ۱۵۸-۱۲۹).

در مسمط غنایی مورد بحث، شکوهی با تعبیراتی چون «به پیشت اثرط و شم بنده پست است پنداری»، «نیارد توس زرین کفش تاب روز میدانت»، «به مکتب خانه عشقت سبق خوان است جاماسب»، «گریزد از دم تیر نگاهت صد چو گشتاسپ». معشوق بانوگشسپ مانند خویش را برتر از یلان و شهریاران شاهنامه ای جلوه داده است که چون در موضوع و منظوری غیر از آنچه در قصاید مدحی می بینیم صورت گرفته است، به نوعی هنجارشکنی و سابقه آن در ادب غنایی فارسی (حوزه شعر عاشقانه و توصیف معاشیق زمینی) نیازمند بررسی است.

شکوهی در کنار کثرت و تنوع تلمیحات شاهنامه ای، ظاهراً، در این مسمط به دو بیت از فردوسی نیز اشاره باریکی کرده است. وی در بند پایانی شعر پس از تلمیح به داستان کشته شدن ایرج به دست برادرانش، در مصراع پنجم گفته است: «مکش در خانه ات ای سنگ دل من بر تو مهمانم» که در اینجا دو واژه «مکش» و «سنگ دل» یادآور دو بیت شاهنامه دقیقاً در بخش کشته شدن ایرج است و، به احتمال، شکوهی به مناسبت اشاره به این داستان، آن دو بیت را هم در نظر داشته است:

مکش مر مرا کت سرانجام کار

بیچاند از خون من کردگار

(فردوسی، ۱۳۳۸: ۱۲۰ / ۴۹۹)

سیاه اندرون باشد و سنگ دل

که خواهد که موری شود تنگ دل^{۱۱}

چنین هیئت جنگاوری از معشوق که بازمانده عشق بازی با غلامان ترک و سپاهی در قرنهای چهارم و پنجم (نک: شفیع کدکنی، ۱۳۷۸: ۳۲۶-۳۰۴) و شاید بازتاب ناخودآگاه ویژگیهای رزمی و دلاورانه ایزد بانوی آنها، آناهیتا، در ذهن و زبان شاعران ایرانی است (نک: مظفری، ۱۳۸۱: ۹۵، ۹۶) در اشعار غنایی به یک سنت ادبی تبدیل شده و در این مسمط نیز نمود یافته است؛ اما معشوق ادبی و سستی شکوهی، افزون بر حالت سپاهی گری و در عین زیبارویی، پهلوانی است هوشنگ چنگ که فرس به میدان می راند و گوی از رستم می رباید، توس و قارن تاب آوردگاه او را ندارند، خون ریز و چالاک و گویی از نژاد سام نریمان است، گردن خاقان را می بندد و پیل او را در میدان می گرداند و لهراسپ و گشتاسپ از برابر او می گریزند و...

با تأمل دقیق در اینگونه توصیفات از زیباروی مسمط، در ذهن خواننده آشنا با ادب حماسی ایران چهره ای از بانوگشسپ، دختر پهلوان رستم، متصور می شود که:

بلای جهان بود بالای او

متاع جهان بود کالای او

چنان چون به خویش همتا نبود

به مردیش مانند پیدا نبود

سلحشور و شیر افکن اندر نبرد

نبد کس به میدان مردیش مرد

اگر کوه بودی همآورد اوی

نماندی به روی زمین گرد اوی

(بانوگشسپ نامه، ص ۶۰)

پهلوان - بانویی که همچون مخاطب مسمط بت رو و شاه خوبان است، سخت قلب است و عاشقان و خواستگاران خویش را به دو نیم می کند یا می گریزند، نژاد از سام دارد و فرزند نریمان است و صد پهلوان چون قارن و توس و گشتاسپ در برابر او درمی مانند. بر این اساس و با توجه به آشنایی گسترده شکوهی با ظرایف ادب حماسی ایران، این حدس چندان نامحتمل نمی نماید که علاوه بر سنت ادبی پیش گفته، شاید بانوگشسپ نیز

خواجه اسفندیار می دانی
 که به رنجم ز چرخ رویین تن
 من نه سهرابم و ولی با من
 رستمی می کند مه بهمن
 خرد زال را پیرسیدم
 حالتم را چه حیلست و چه فن
 گفت افراسیاب وقت شوی
 گر به دست آوری از آن دو سه من
 باده ای چون دم سیاوشان
 سرخ، نه تیره چون چه بیژن
 گر فرستی تویی فریدونم
 ورنه روزی نعوذ بالله من
 همچو ضحاک ناگهان پیچم
 مارهای هجرات بر گردن

(انوری، ۱۳۶۴: ۲/ ۷۰۴)

قآنی هم در تغزل قصیده ای، برای توصیف آغاز بهار
 به چنین تفننی دست زده است.^{۱۲}

رستم عید از برای چشم کاوس بهار
 نوش دارو از دل دیو خزان می آورد
 یا منوچهر صبا زی آفریدون ربیع
 فتح نامه سلم دی از خاوران می آورد
 بهر دفع بیوراسب دی، گلستان کاوه را
 از گل سوری درفش کاویان می آورد

۱۱. این بیت فقط در بعضی چاپهای شاهنامه، مانند چاپ سنگی بمبئی (۲۷۶ قمری) و چاپ دکتر دبیرسیاهی آمده است و در تصحیح دکتر خالقی مطلق و نسخه بدلای آن و نیز چاپهای مسکو، آقای جیحونی و ژول مول در محل مربوط دیده نمی شود.

۱۲. قآنی دو بار دیگر نیز از التزام تلمیحات شاهنامه ای بهره گرفته است. نخست در قصیده ستایش شاهزاده فریدون که تقریباً در همه ابیات آن به مناسبت نام ممدوح (فریدون) به اجزا و عناصر گوناگون داستان فریدون و ضحاک اشاره کرده است (نک: دیوان: ۳۳۴-۳۳۲)؛ و دیگر در تشبیهی که موضوع آن برآمدن آفتاب و پایان یافتن شب است و در سیزده بیت پیوسته، تلمیحات متعدد شاهنامه ای را آورده است (نک: دیوان: ۶۶۰).

رستم اردیبهشتی مژده نزد توس عید
 از هلاک اشکبوس مهرگان می آورد
 بهر ناورد فرامرز خریف، اینک سپهر
 از کمان بهمنی تیر و کمان می آورد

اگر این اشارات دقیق را بپذیریم، با تسامحی ولو خیال
 پردازانه، می توان گمان کرد که شاید در بند ۶ که در پی
 تلمیح به داستان رستم و خاقان چین گفته است: «کشانی
 پیل خاقان را به گرد خویش در میدان» از لفظ «کشانی»
 متوجه «کشانی: کوشانی» و به تبع آن اشکبوس و کاموس
 کشانی در همان بخش از شاهنامه بوده است و در بند
 هشتم که می گوید: «... هلاکم کرد لعل سرخ چون خون
 سیاووش / که از سودای عشقت شهره در ایران و
 تورانم» چه بسا به قرینه سیاوش و ذکر واژه «عشق» از
 مشابهت نوشتاری «سودا»، «سودابه» و عشق سوزان او به
 سیاوش را تداعی کرده باشد.

اهل فن نیک می دانند که این گونه بازیهای زبانی هنرمندانه
 بیشتر در غزلیات حافظ قابل طرح و بررسی است ولی وسعت
 آشنایی شاعر این مسمط با عناصر شاهنامه ای، دست آویزی
 است که حداقل در محدوده چنین تلمیحات و اشاراتی، کاربرد
 این ظرایف را از وی چندان غریب و ناممکن نپنداریم.

بسامد و تنوع بسیار زیاد تلمیحات شاهنامه ای در این
 مسمط که آن را احتمالاً «شاهنامه ای»ترین شعر غنایی در
 توصیف معشوق انسانی کرده، برخاسته از تکلف و تصنع
 عمدی شاعر است که شعر را به منظوری خاص (افتتاح
 کلام در مراسم سخنوری و اظهار توانایی سخنور/ خواننده
 در برابر حریف) سروده است ولی، با این همه، بعضی
 تصویرها، مصراعها و ابیات آن خوش نشسته و تا
 حدودی دل پسند و زیباست، از جمله: «گرفت افراسیاب
 ترک چشمت کشور جانم» و «خدنگ رستمی خورد
 اشکبوس دل ز مژگانت».

این نکته را هم باید یادآوری کرد که اعناتهایی این چنین
 در توالی و تکرار تلمیحات شاهنامه ای - البته به منظوری
 غیر از مخاطبه معشوق که در این مسمط می بینیم - در
 شعر شاعران پیش از شکوهی نیز وجود دارد. برای نمونه
 انوری در قطعه ای به نام «در طلب شراب» با استفاده از
 چندین اشاره مبتنی بر شاهنامه از مخاطب خویش باده
 خواسته است:

دقیقی (۱۳۶۸)، دیوان، به اهتمام دکتر محمد جواد شریعت، انتشارات اساطیر، تهران؛
 زریری، مرشد عباس [نقد و نگارش] (۱۳۶۹)، *داستان رستم و سهراب*، به کوشش
 دکتر جلیل دوستخواه، انتشارات توس، تهران؛
 کلیات سعدی (۱۳۷۵)، بر اساس تصحیح و طبع شادروان محمدعلی فروغی و
 مقابله با دو نسخه معتبر دیگر، به کوشش بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید،
 تهران؛

سعیدی، سیدمصطفی و هاشمی، حاج احمد (۱۳۸۱)، *طومار شاهنامه فردوسی*،
 انتشارات خوش نگار، تهران؛

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۷)، «جادوی مجاورت»، بخارا، مرداد و شهریور؛
 _____ (۱۳۷۸)، *صور خیال در شعر فارسی*، نشر آگه، چاپ هفتم، تهران؛

_____ (۱۳۸۲)، *ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما*، ترجمه حجت الله
 اصیل، نشر نی، چاپ دوم، تهران؛

ظاهری عبدوند، آمنه (۱۳۷۶)، *اسفندیار و رویین تنی*، انتشارات مهیار، اهواز؛

عطار (۱۳۵۱)، *الهی نامه*، تصحیح فؤاد روحانی، انتشارات زوار، تهران؛

غفوری ساداتیه، مهدی (۱۳۸۱)، *فرهنگ کتاب شناسی شاعران*، انتشارات نوید، شیراز؛

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، *شاهنامه*، تصحیح و توضیح ملک الشعرا بهار، به
 کوشش علی میرانصاری، انتشارات اشتاد، تهران؛

_____ (۱۳۶۱)، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، انتشارات علمی، چاپ
 سوم، تهران؛

_____ (۱۳۶۸)، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، دفتر
 یکم، تهران؛

_____ (۱۳۷۳)، تصحیح ژول مول، با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات
 سخن، چاپ چهارم، تهران؛

_____ (۱۳۷۴)، (بر اساس چاپ مسکو) به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر
 قطره، چاپ دوم، تهران؛

_____ (۱۳۷۹)، تصحیح مصطفی جیحونی، انتشارات شاهنامه پژوهی، اصفهان؛

قائنی (۱۳۳۶)، دیوان، تصحیح محمدجعفر محجوب، انتشارات امیرکبیر، تهران؛

قظران (۱۳۶۲)، دیوان (از روی نسخه محمد نخجوانی)، دنبای کتاب، تهران؛

محجوب، محمد جعفر (۱۳۳۷)، «سخنوری»، سخن، شماره ۸-۷، شهریور-آذر؛

مظفری، علی رضا (۱۳۸۱)، «فرضیه ای درباره همانندیهای اناهیتا و معشوق شاعران
 ایرانی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، شماره ۱۳۶ و

۱۳۷، بهار و تابستان؛

منوچهرخان حکیم (۱۳۸۳)، *اسکندر و عیاران* (تلخیص از کلیات هفت جلدی
اسکندرنامه تقالی)، گزینش و ویرایش علی رضا ذکاوتی فراگوزلو، نشر نی، تهران؛

مولایی، محمد سرور (۱۳۷۹)، این که در شهنامه ها آورده اند، ز دفتر نبشته گه
 باستان، مرکز خراسان شناسی، مشهد؛

نوری اژدری (۱۳۸۱)، *غازان نامه*، به کوشش دکتر محمود مدبری، بنیاد موقوفات
 دکتر محمود افشار، تهران. ■

یا پیام کشتن دارای دی را بباد صبح
 در بر اسکندر صاحب قران می آورد
 یا شماساس خزان را قارن اردیبهشت
 دستگیر از نیزه آتش فشان می آورد
 یا نوید قتل کرم هفتواد دی، نسیم
 در چمن چون اردشیر بابکان می آورد
 یا گروی فصل دی را بر فراز تل خاک
 گیو فروردین به خواری مو کشان می آورد
 خواهران لاله و گل را ز هفت اندام خاک
 همچو رویین تن ز راه هفت خان می آورد

(قائنی، ۱۳۳۶: ۱۴۶)

در فرهنگ مفصل تشبیهات شعر غنایی (در بخش توصیف
 طبیعت) این ترکیبات تازه نیز قابل بحث است.

منابع

آذر بیگدلی، لطفعلی بیک (۱۳۳۷)، *آتشکده آذر*، به کوشش دکتر سید جعفر
 شهیدی، مؤسسه نشر کتاب، تهران؛

اسدی طوسی (۱۳۱۷)، *گرتسپ نامه*، تصحیح حبیب یغمایی، کتابخانه بروخیم، تهران؛
 افشاری، مهرا (۱۳۷۴)، «فرقه عجم و سخنوری»، فصلنامه هستی؛

افشاری، مهرا و مهدی مدایی (۱۳۷۷)، *هفت لشکر (طومار جامع نقالان)*، پژوهشگاه
 علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران؛

امیر معزی (۱۳۶۲)، دیوان، مقدمه و تصحیح ناصر هیری، نشر مرزبان، تهران؛
 انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۹)، *فردوسی نامه*، انتشارات علمی، چاپ سوم،
 تهران؛

انوری (۱۳۶۴)، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی،
 چاپ دوم، تهران؛

بی غمی، مولانا محمد (۱۳۴۱)، *داراب نامه*، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا، بنگاه
 ترجمه و نشر کتاب، تهران؛

بانوگتسپ نامه (۱۳۸۲)، تصحیح دکتر روح انگیز کراچی، پژوهشگاه علوم انسانی و
 مطالعات فرهنگی، تهران؛

تبریزی، محمد حسین بن خلف (۱۳۶۱)، *برهان قاطع*، به اهتمام و حواشی دکتر
 محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران؛